مهدويت و زندگي سياسي معاصر اسلام

دکتر غلامرضا بهروز لک

زندگي معاصر اسلامي و چگونگي تنظيم آن از دغدغه هاي انديشمندان مختلف اسلامي است. ديدگاهها و نظريه هاي مختلفي در اين باره مطرح شده است. آنچه در پي مي آيد تلاشي است براي تبيين زندگي سياسي امروزي بر اساس آموزه آينده نگرانه اعتقاد به منجي موعود و مهدويت مواجهه مسلمانان با دنياي مدرن غرب سبب گسترش آموزه جدايي دين از سياست در جوامع اسلامي گشته است كه برخي را به ديدگاه تفكيك دين از سياست سوق داده است. همچنين ديدگاههايي نيز به صورت سنتي درجوامع اسلامي و بويژه در جوامع شيعي وجود داشته است كه بر دوگانگي وضعيت مدينه فاضله و عصر مهدوي با عصر حاضر تأكيد مي كردند. اين مقاله در صدد است با نشان دادن وجود اشتراك اعتقادي بين ديدگاههاي آينده نگر و اديان آسماني بر وجه مشترك آنها تأكيد نموده و با تمسك بر ويژگي ديني جامعه موعود، بر ضرورت تنظيم زندگي سياسي ديني و احياي حكومت و جامعه ديني در عصر حاضر تأكيد نمايد.

(و نريد ان نمن علي الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين)

طرح مسأله‌

آموزه ظهور منجي موعود يكي از آموزه هاي مشترك و فراگير اديان آسماني است. ظهور منجي موعود تحقق بخش آرمان ديرپاي بشري براي زندگي در يك مدينه فاضله مي باشد. هر چند چنين آرماني تاكنون محقق نشده است، اما مؤمنان همواره در راستاي تعاليم پيامبران خود چشم به راه آن بوده اند. هر چند انتظار تحقق چنين جامعه‌اي به طول انجاميده است، با اين حال اين آموزه از آرمانهاي تغييرنيافته و پايدار انسان در طول قرنها و از مسلمات اعتقادي اديان آسماني مي باشد. به رغم اختلافها، تشكيك ها و ترديدهايي كه در طول تاريخ در باب آموزه هاي ديني صورت گرفته است، چنين اعتقادي از جمله اعتقادات ترديد ناپذير ديني باقي مانده است. با فرض انسجام دروني ديدگاههاي ديني چنين ويژگي مي تواند به گونه اي در بازسازي و تأييد ديگر آموزه‌هاي ديني مورد ترديد قرار گرفته مفيد واقع شود.

مسأله حايز اهميت اين است كه آموزه نجات و منجي گرايي به عنوان يك آرمان مشترك بشري تا چه ميزان مي تواند در تنظيم زندگي امروز جوامع مورد استفاده قرار گيرد؟ آيا مي توان با استعانت از اين آموزه ابهامات موجود در چگونگي تنظيم زندگي سياسي امروزي را نيز حل نمود؟ آيا مي توان با تمسك به آن، نوعي همگرايي و وحدت عمل و نظر را بين پيروان اديان آسماني در عصر پيش از تحقق مدينه فاضله جستجو كرد؟ آيا مي توانيم با همكيشان مسلمان خود كه در برخي ابعاد زندگي سياسي- اجتماعي اختلاف نظر داريم، بر اساس تأمل مشترك در اين آموزه ها به نقاط اشتراك بيشتر و مطمئن تري دست بيابيم؟

دغدغه و مسأله اصلي در اين بحث بر سر قابليت و چگونگي كاربرد آينده شناسي در زندگي سياسي حال است. با توجه به چشم انداز اجمالي آينده كه بر اساس اصول و آموزه هاي ديني ترسيم مي شود، ويژگيهاي كلان زندگي آينده بشري بر اساس آموزه مهدويت و ظهور منجي موعود تاحدودي روشن است. البته ابهامات و اختلاف نظرهايي در چگونگي و كيفيت عصر ظهور و مدينه فاضله مورد نظر اديان وجود دارد، اما مي توان ويژگيهاي كلان زندگي آينده را با استعانت از مسلمات اعتقادي اديان و نيز اصول كلامي فلسفي استخراج نمود. با تمسك به اين ديدگاههاي مشترك و بازتابانيدن آنها بر وضعيت عصر حاضر مي توان به تفاهم در چگونگي تنظيم زندگي سياسي امروز خود دست بيابيم.

كاربرد ديگر اين بحث به آسيب شناسي وضعيت امروز جوامع بشري و بويژه جوامع اسلامي در پرتو آرمان مدينه فاضله آتي بر مي گردد. از اين حيث ما مي توانيم وضعيت فعلي خود را سنجه زده و ميزان تناسب و سازگاري آن را با وضعيت آرماني مشخص سازيم. مي توانيم معين سازيم ما از وضعيت آرماني تا چه ميزان فاصله داريم و در نهايت براي كم كردن فاصله و اختلاف وضعيت امروز خود با وضعيت آرماني بكوشيم.

پيوند ديدگاههاي مشترك آينده نگرانه را با وضعيت حاضر مي توان از چهار سطح مختلف موردبررسي قرار داد: نخست در سطح بين كل مكاتب و ديدگاههاي آينده نگر كه به طرح ايده‌هايي در باب آينده مي پردازند. اين سطح بين اديان ( اعم از اديان بشري و آسماني) و مكاتب و فسلفه‌هاي آينده نگر مشترك است. سطح دوم، آموزه هاي مشترك آينده نگرانه بين اديان آسماني است. سطح سوم، آموزه هاي مشترك موعودگرايانه بين مذاهب اسلامي است. در نهايت سطح چهارم، سطح درون مذهبي است و به ديدگاههاي موجود در درون يك فرقه يا مذهب اعتقادي مربوط مي شود. در اين سطح مي توان با استعانت از ديدگاههاي مشترك آينده نگرانه در يك مذهب اعتقادي، به ايجاد همگرايي بيشتر در بين پيروان آن مذهب در باب زندگي سياسي امروز پرداخت و برخي از ابهامات موجود را برطرف كرد.

به رغم كاربرد اين بحثها در سطوح مختلف ذكر شده، مسأله اصلي و مهمتر براي ما زندگي و وضعيت امروز جوامع اسلامي است. هر چند جستجوي اشتراكات با ديگر اديان و نيز حتي با ديگر مكاتب و فلسفه هاي آينده نگر مي تواند چشم انداز همگرايي بيشتري را بين ما و ديگران ايجاد كند، اما پرداختن به وضعيت امروز جوامع اسلامي و تمركز بر آن مي‌تواند ما را در ارائه راه حلهاي مناسب جهت برون رفت از وضع نامطلوب موجود جهان اسلام مدد رساند. از اين جهت بحث حاضر در واقع بحث وضعيت فعلي و امروز ما مي باشد كه از منظر آينده نگري به آن مي پردازيم. از چنين منظري ما به جاي جستجو در ناكجاآبادها و غوطه ور شدن در اشتياق آينده، با مسائل و مشكلات امروز خود درگير مي شويم و به درمان و رفع آسيب هاي آن مي پردازيم. چنين بحثي به بيان ديگر جستجوي خويشتن و هويت مورد تهاجم قرار گرفته امروز جوامع اسلامي نيز مي باشد كه در تهاجم و شبيخون هاي فكري و فرهنگي غرب مدرن دچار خود فراموشي و بحران هويت شده است. شايد تمسك به برخي از آرمانهاي محفوظ مانده و دست نخورده بتواند ما را به <خويشتن> خود متوجه ساخته و از وضعيت از خود بيگانگي فعلي نجات دهد. از اين رو در بحث حاضر صرفاً بحثي اجمالي در دو سطح نخست مطرح نموده و عمدتاً بر سطوح سوم و چهارم تمركز خواهيم كرد. البته دو سطح اخير به نوعي پيوندهاي بيشتري با يكديگر دارند و از اين حيث به شفافيت همديگر كمك مي رسانند. فرضيه اين تحقيق آن است كه جستجوي اين مشتركات مي‌تواند به لحاظ نظري در استقرار زندگي سياسي ديني بويژه در جهان اسلام و مقابله جويي با تهاجم سكولاريسم غربي به جهان اسلام كمك نمايد.

بررسي مشتركات ديدگاه‌هاي آينده‌نگر بين اديان و مكاتب بشري‌

انسانها به استناد منابع تاريخي و آثار باستان شناسي از دير باز و از هنگام عصر اسطوره اي در انتظار ظهور يك منجي بوده اند. منجي در نگاه اساطيري غالبا با حركت ادواري تاريخ پيوند مي‌يافت و پس از پايان يك دوره محنت بار، سرانجام با ظهور خود بار ديگر عصر زرين گذشته را تجديد مي‌كرد.1

در دوران مدرن برخي از فلسفه هاي آينده نگر بر اساس آموزه پيشرفت آينده نويدبخشي را براي انسان پيش بيني مي كردند. در بحث حاضر كه در صدد يافتن وجوه اشتراك بين نظريه هاي آينده نگر مي باشد، نمي توان چنين اشتراكي را در تمامي اين نظريه ها يافت. نظريه هاي آينده نگر دوران مدرن عمدتا در دو دسته نظريه هاي سوسياليستي- ‌ماركسيستي و نظريه هاي ليبراليستي عرضه شده‌اند. هر چند جامعه كمون ثانوي در انديشه ماركس تجلي جامعه آرماني است كه نيازهاي انسانها تأمين و هرگونه ظلم و تعدي به حقوق انسانها برطرف مي‌گردد و مدينه فاضله كمونيستي محقق مي شود، اما به دليل نگرش ماترياليستي نظريه هاي ماركسيستي وجه اشتراك عمده اي را نمي توان بين آنها و اديان يافت. اما در مقابل مي‌توان در برخي از نظريه هاي ليبراليستي ديدگاههايي را يافت كه با الهام از آموزه‌هاي مسيحي ديدگاهي را عرضه كرده اند كه در برخي از وجوه با نگرش آينده نگر اديان مشترك است. عمده ترين فيلسوف و نظريه پرداز دوران مدرن كه مي توان ديدگاه آينده نگرانه او را با اديان در برخي از وجوه مشترك دانست، فيلسوف آلماني ايمانوئل كانت ( 1724-1804م ) مي باشد.

كانت با تمركز بر خرد بشري و خير اخلاقي در نظريه سياسي خود، آينده بشر را از منظر اخلاقي مورد توجه قرار داده است. او در رساله اي با عنوان < معناي كلي تاريخ در غايت جهان وطني> به وضعيت آينده بشري مي پردازد.2 در اين رساله كانت در تداوم ايده هاي خود در سنجش خرد ناب دستيابي به كامل ترين <سازمان مدني عادلانه> را كه در آن عدل به نحو همگاني بر پا داشته شده و آزادي به نحو بيشترين حد ممكن مطابق قانون وجود داشته باشد، يعني جامعه مدني را بزرگترين مسأله براي انسان اعلام مي كند. از نظر كانت هر چند موانعي بر سر راه تحقق كامل اين جامعه وجود داشته است، اما نوع انسان آنقدر باقي مي ماند تا در روابط سياسي خود سازمان مدني كامل و عادلانه اي را تحقق بخشد و اين امر در واقع به منزله غايت پنهان طبيعت براي تحقق خرد است كه بدون آن بايد جهان طبيعت فاقد عقل را غايتمند و در مقابل موجود واجد عقل را فاقد غايت شمرد.3

بر اساس ديدگاه كانت سرانجام بشر به مدينه فاضله خود نايل مي شود. مدينه فاضله او كه همان تحقق كامل جامعه مدني است، با ديدگاه اديان در وجوهي مشترك است. عمده ترين وجوه اشتراك را مي‌توان در دو ويژگي <اخلاقي بودن> اين مدينه و <تحقق عدالت> در آن دانست. بر خلاف ديگر نظريه هاي مدرن كه دغدغه اي نسبت به اخلاقي بودن و فضيلت ندارند، كانت خير اخلاقي و نيز فضيلت را در كانون نظريه سياسي خود قرار مي دهد.4 بديهي است كه دو ويژگي فوق از مهمترين ويژگيهاي جامعه آرماني مورد نظر اديان به شمار مي روند و مي توان آنها را از وجوه بارز اشتراك بين ديدگاههاي آينده نگر كانت و اديان دانست. البته تفاوتهاي اساسي نيز بين ديدگاه كانت و اديان و بويژه در خود اين ويژگيهاي مذكور وجود دارد. تفسير كانت از اين دو مفهوم و مباني آن با ديدگاه اديان تفاوت جدي دارد. به عنوان بنيادي ترين وجه تمايز بايد توجه داشت كه در حالي كه از نظر اديان نيل به چنين جامعه‌اي بر اساس رهنمودهاي منجي آسماني صورت مي پذيرد، كانت آنها را محصول كمال عقل بشري و به تعبير دقيق تر محصول بلوغ عقلي انسان كه مظهر تام روشنگري نيز مي باشد،5 مي‌داند.در ديدگاه كانت زندگي امروز شكل ناقصي از وضعيت آينده است. از اين رو آينده برآيند سير تكاملي وضعيت انسان مدرن مي باشد كه با گذر از فرايند روشنگري به بلوغ نهايي خود مي‌رسد. در فلسفه كانت ارتباط وثيقي بين حال و آينده وجود دارد و مي توان وضع مطلوب حال را در چهره آينده نگريست. بر اساس نگرش كانت حدواسط ماهوي بين اين دو دوره وجود ندارد و هردو زمان مي بايست به لحاظ ويژگيها و ماهيت خود جامعه مبتني بر خير اخلاقي باشند. تنها وجه تمايز آنها ميزان نيل به مقصود اصلي بوده و در نتيجه به ميزان كمال حاصله در هر دوره اي برمي‌گردد. چنين ويژگي در بحث ما نيز حايز اهميت است. كانت عملا پيوند حال و آينده را مطرح كرده است و مي توان در ديدگاه او وضعيت انعكاسي را بين حال و آينده مشاهده كرد. اگر جامعه آينده جامعه اي مبتني بر خير اخلاقي و عدالت است، مي بايست در زندگي امروز نيز اين اصول را رعايت كرد و در جهت تحكيم و تقويت آنها كوشيد.

ديدگاههاي مشترك آينده نگر بين اديان آسماني‌

در سطح دوم ديدگاههاي مشترك اديان آسماني در مورد آينده و تبعات آن براي عصر حاضر مطرح مي باشد. در اين سطح مشتركات عمده اي را مي توان بين اديان آسماني در باره آينده يافت و به تبع آن جستجوي اشتراك در وضعيت زندگي حاضر نيز بر اساس آن ميسرتر ميباشد. در اين سطح مي توان به اديان آسماني زردشتي و يهوديت - مسيحيت اشاره كرد. و سپس مي توان آنها را با ديدگاههاي اسلامي در سطح سوم مقايسه كرد. با مروري بر آموزه ها و اعتقادات اين اديان مي‌توان آموزه موعودگرايي و ظهور منجي موعود را در آنها يافت. منجي در اين اديان با اسامي <سوشيانت> يا <سئوشينت> در آئين زردشتي و <مسيح> يا <ماشيح> در يهوديت و مسيحيت نام برده شده است. چنين نامهايي با <مهدي> در اسلام متشابه است و بيانگر آرمان مشترك بين اديان آسماني در ظهور منجي موعود است. با نگاهي اجمالي به ويژگيهاي منجي در اين اديان مي توان اشتراكات آنها را به نحو بهتري بيان نمود.

هر چند در <گاثاها > كه محققان آن را سروده هاي خود زردشت دانسته اند سوشيانت كه معناي لغوي آن <سود رسان> يا <رهاننده> مي‌باشد،6 خود زردشت دانسته شده است، اما در بخشهاي ديگر اوستاي موجود سوشيانت فردي موعود است كه در آينده ظهور مي كند. در بخش <يشتها> از سه تن كه بر اساس متون متأخر زرتشتي سوشيانت دانسته شده اند، نام برده شده است.7 در بخشهاي ديگر از ويژگيها و صفات اين منجي سخن رانده شده است. در <زامياد يشت> چنين آمده است:

<ياران استوت ارت پيروزمند بدر آيند: آنان نيك انديش، نيك گفتار، نيك كردار، و نيك دين‌اند و هرگز سخن دروغ بر زبان نياورند. >8

در جاهاي ديگر نيز او پيك اهورا مزدا و داراي فرّكياني9 دانسته شده است.

در نزد يهوديان و مسيحيان نيز <مسيح> يا <ماشيح> از ويژگيهاي مشابهي برخوردار است. در سوره اشعياي نبي در عهد عتيق با اشاره به روز بازگشت و فرج يهود آمده است:

< و در روزي كه خداوند شكستگي قوم خود را ببندد و ضرب جراحت ايشان را شفا دهد روشنايي ماه مثل روشنايي آفتاب و روشنايي آفتاب هفت چندان مثل روشنايي هفت روز خواهد بود>10

مهم ترين ويژگيهاي مشترك منجي موعود در اديان سه گانه فوق را كه در بحث حاضر نيز حايز اهميت است، مي توان در موارد زير بر شمرد:

1- تقدير الهي در پيروزي و حاكم شدن حق و شكست باطل؛

2- نقش رهبري ديني در برقراري وضعيت آرماني و موعود؛

3- برقراري حكومت ديني به دست منجي موعود و نابودي حكومتهاي ظالمانه و ستمگر؛

4- حاكميت دين بر زندگي انسانها و بسط و گسترش عدالت؛

اصول فوق را مي توان از عمده ترين اصول مشترك بين نگرشهاي آينده نگرانه اديان آسماني فوق دانست.

آينده‌نگري در اسلام و ويژگيهاي مدينه فاضله موعود در مذاهب‌اسلامي‌

هر چند نگرشهاي آينده نگر اديان سه گانه پيشين صرفا به بيان كلي ويژگيهاي جامعه موعود مي پرداخت، اما در ديدگاه اسلامي برخي از جزئيات مدينه فاضله تشريح شده است. در مقاله حاضر نيز ديدگاههاي اسلامي به دليل تعلق آنها به زندگي روزمره ما در جهان اسلام ا ز اهميت ويژه اي برخوردار است. در ذيل بر اساس ديدگاههاي مذاهب اسلامي كه عمدتا در دو مذهب شيعي و سني منعكس شده است، به بررسي اين موضوع خواهيم پرداخت.

پيش از پرداختن به ديدگاههاي مذاهب اسلامي به مهدويت لازم است تا نگاهي به آراء مذاهب مختلف اسلامي به مسأله حكومت و دولت داشته باشيم و سپس بر اساس آموزه مهدويت چگونگي نگرش آنها به زندگي سياسي معاصر اسلامي مورد بررسي قرار گيرد. براي ارائه گزارشي از ديدگاههاي مذاهب اسلامي در باره مسأله دولت و حكومت مي توان به گزارش خواجه نصير الدين طوسي در باره آراء مختلف فرق مذاهب اسلامي تمسك نمود.

خواجه نصير الدين طوسي در قواعد العقايد11 در تلاش براي طبقه‌بندي ديدگاههاي مختلف اسلامي در باب مسأله امامت و رهبري جامعه اسلامي چارچوب مناسبي را در اختيار قرار داده است كه در بحث حاضر نيز حايز اهميت مي باشد. وي با تمركز بر مسأله امامت و رهبري در جامعه اسلامي ابتدا قائلان نظريه هاي مختلف را به دو دسته قائلان به ضرورت امامت و قائلان به عدم ضرورت آن تقسيم كرده است. قائلان به عدم ضرورت همان خوارج مي باشند. قائلان به ضرورت نيز بر دو دسته تقسيم مي شوند: گروهي به ضرورت عقلي نصب امام معتقدند. اينها همان عدليه مي‌باشند كه شامل ديدگاه شيعيان و معتزله مي گردد. گروه ديگر ضرورت سمعي و شرعي را مي‌پذيرند. اينها نيز اهل حديث و اشاعره و برخي ديگر از فرق اهل سنت را تشكيل مي دهند. البته برخي فرق و گرايشهاي شيعي نيز همچون جريان اخباريون چنين اعتقادي دارند. از ديدگاه اينان ضرورت نصب امام صرفاً به دليل شرعي لازم است. قائلان به ضرورت عقلي بر دو دسته هستند. شيعيان آن را بر خداوند به دليل لطف واجب مي دانند. اما معتزليان آن را به عنوان يك حكم عقلي صرفاً بر جامعه اسلامي واجب مي دانند. البته در اين تقسيم بندي مي توان كساني را يافت كه برهر دو وجوب شرعي و عقلي معتقد هستند. شيعيان عموماً هم بر دليل شرعي و هم بر دليل عقلي براي ضرورت امامت تمسك مي كنند.

البته گفته مي شود ابوبكر اصم معتزلي همانند خوارج به بي نيازي از امام و عدم ضرورت آن راي داده اند. ابي بكر اصم در موضعي افراطي و شاذ در ميان معتزله به امكان الغاء حكومت و دولت و بي نيازي از امام در صورت تامين آن بدون امام راي داده است. او مي گويد: <اگر مردم با خودشان انصاف داشته باشند و ظلم و آنچه موجب اقامه حد مي شود, از بين برود، مردم از امام بي نياز مي‌شوند.> 12 او در اينجا براي حكومتي كه توسط امام عينيت مي يابد، ويژگيهايي قرار داده است كه عبارتند از: انصاف و زوال ظلم و نبود آنچه موجب اقامه حد شود. از نظر وي هرگاه اين اهداف متحقق شود و مردم از اين حكومت و امام بي‌نياز مي شوند.13 اما فراتر از ديدگاههاي خوارج و تعداد شاذي از معتزليان در باره مسأله امامت، مي توان اصل ضرورت تشكيل دولت اسلامي را اصلي فراگير و مشترك در بين تمامي مكاتب اسلامي دانست.

چنين ديدگاههايي در باره دولت اسلامي را ميتوان تا دو سده پيش بيانگر تمامي ديدگاههاي مسلمانان در باره دولت اسلامي دانست. اما با آشنايي مسلمانان با غرب مدرن و ورود آموزه هاي دنياي مدرن غربي و تجدد گرايي به جهان اسلام به تدريج نظريه ها و آراء جديدي نيز با تأثير پذيري از دنياي مدرن غرب در جهان اسلام مطرح گرديد. آموزه سكولاريسم مسيحي با كالون و لوتر در فرايند شكل گيري مدرنيسم غربي يكي از اصول و اركان اصلي دنياي جديد غرب گشت و حكومت ديني مورد ترديد و انكار قرار گرفت. بعدها غرب مدرن اين آموزه را نيز در سراسر جهان ترويج نمود. نخستين نمودهاي گرايش به اين ديدگاه را مي توان در پي اقدامات تركان جوان به رهبري كمال آتا تورك در تركيه جديد براي الغاي خلافت و سپس در نظريه پردازي افرادي چون علي عبد الرازق14 مشاهده نمود. پيش از آشنايي با تجربه غرب ما در جهان اسلام جز گروه شاذ خوارج هيچ جريان مخالف تشكيل حكومت ديني نداريم.

با توجه به پذيرش فراگير ضرورت تشكيل حكومت اسلامي در عصر پيش از تجدد از سوي مذاهب مختلف اسلامي مي توان آموزه مهدويت را نيز بررسي نموده و در نهايت به بررسي وضعيت زندگي سياسي معاصر اسلامي در پرتو آن پرداخت.

آموزه مهدويت و ظهور فردي از سلاله پاك پيامبر گرامي اسلام (ص) يكي از مسائل اجماعي و اتفاقي مسلمانان مي باشد. اين آموزه در نزد شيعيان از مسلمات مذهب تشيع است و اهل تسنن نيز به رغم اختلاف با اماميه در باره مسأله جانشيني پيامبر گرامي اسلام، در مسأله مهدويت اتفاق نظر دارند. شيخ عبدالمحسن العباد از علماي وهابي و نيز شيخ عبدالعزيز بن باز عالم برجسته وهابي و مفتي اعظم سعودي بر اصالت اعتقاد ظهور مهدي(عج) از سلاله امام علي(ع) تأكيد كرده اند. شيخ محسن العباد در سخنراني خود در دانشگاه اسلامي مدينه منوره اظهار مي دارد:

< از ميان مسائل مربوط به آينده كه در آخر الزمان هنگام نزول عيسي بن مريم عليه الصلاه و السلام به وقوع مي پيوندد ظهور و قيام مردي از خاندان نبوت از فرزندان علي بن ابي طالب (رض) است كه نام وي با نام پيامبر (ص) يكسان است و مهدي ناميده مي‌شود كه زمامداري مسلمانان را بر عهده مي‌گيرد و عيسي بن مريم پشت سر او نماز مي‌گزارد. اين خبر در احاديث متواتر از پيامبر خدا ( ص) مورد قبول تمام امت واقع گشته و اعتقاد بر حجيت آن جز از سوي افرادي شاذ محرز و قطعي گرديده است.> 15

در بحث حاضر نيازي به ذكر تفصيلي روايات مورد تمسك اهل سنت يا شيعيان در باره آينده تاريخ و ظهور مهدي موعود نيست و صرفاً مي‌توان به گزارشات كلي فوق در باره ظهور مهدي موعود تمسك نمود. آنچه اهميت اساسي دارد، بحث در باره نسبت زندگي سياسي امروز در جهان اسلام با اعتقاد به آينده و مهدويت مي باشد.

در نگاهي كلان و بر اساس ديدگاههاي مسلمانان به آينده مي توان نتايج مشترك اعتقادي مسلمانان را (اعم از شيعه و سني) در باره آينده شناسايي كرد. يكي از اين مسلمات اعتقاد به تحقق حكومت جهاني اسلامي به رهبري حضرت مهدي از سلاله پاك پيامبر گرامي اسلام است. چنين حكومتي بر محوريت رهبري ديني استوار است و رهبري ديني در آن نقش اساسي دارد. مبناي چنين حكومتي نيز قوانين شرعي خواهد بود.

حال آنچه در اين سطح مطرح مي باشد، نسبت ديدگاههاي موجود در جهان اسلام با تأكيد بر تمامي مذاهب اسلامي با آينده جهان و اعتقاد به مهدويت مي باشد. نظريات موجود در جهان اسلام را مي توان بر دو گروه كلان تقسيم كرد. گروهي معتقد به حكومت ديني وضرورت تشكيل آن مي‌باشند و بر اساس آن حركتها و جنبشهاي اسلامي متعددي شكل گرفته است. چنين جرياني ريشه در سنت گذشته اسلامي دارند و در صدد احياي سنت اسلامي مي باشند. اما گروه ديگر كساني هستند كه بر جدايي دين از سياست و تأسيس دولت عرفي جديد تأكيد مي كنند. اين گروه عمدتا متأثر از آموزه هاي غرب مدرن بوده و با الهام گيري از آموزه هاي عصر جديد غرب به تفسير و توضيح سنت اسلامي مي پردازند. از نگاه اين افراد تفسير سياسي از دين امري است كه در گذشته اسلامي به دليل تفاسير نادرست مسلمانان از سنت و سيره پيامبر گرامي اسلام رخ داده است. علي عبدالرازق از پيشگامان چنين جرياني در جهان اسلام در تحليل مسأله خلافت اسلامي به اين نكته اشاره مي كند. از نظر وي اسلام دستوري درباره تشكيل حكومت اسلامي يا خلافت نداده است و در نتيجه در عصر الغاي خلافت نيز ضرورتي ديني براي احياي خلافت نداريم. آنچه در طول تاريخ خلافت صورت گرفته است، صرفاً بازتاب برداشت نادرست مسلمانان اين دوره از سنت اسلامي مي باشد.16

در نزد شيعيان نيز ما شاهد ظهور جريانات و ديدگاههايي هستيم كه بر آموزه جدايي دين از سياست معتقدند. از نظر اين افراد سياست امري مربوط به جهان دنيوي است در حالي كه دين امري قلبي و باطني است كه دغدغه آن رضايت خالق است و به بعد فردي مربوط مي شود. از اين حيث دين و سياست دو مقوله متفاوت بوده و از هم جدا مي باشد. در چنين ديدگاهي دين به صورت كامل از امر سياست جدا مي شود.17 البته كسان ديگري نيز هستند كه از منظر تفكيك اما با قرائتي متفاوت به زندگي سياسي امروزي مي‌پردازند. اين ديدگاه كه به نظريه اشراف دين بر سياست شناخته مي‌شود، معتقد است دين به ارائه چگونگي تشكيل حكومت و ساختار و الگوي آن نپرداخته است و صرفا به ارشادات و ارائه رهنمودهاي كلي در باره زندگي اجتماعي و سياسي بسنده كرده است. از اين منظر ارتباط دين با سياست ارتباط تفكيكي به معناي نخست نيست و در حد توصيه هاي اخلاقي - كلان آموزه هاي ديني در عرصه سياسي به كار گرفته مي شوند.

ديدگاه ديگري را كه مي توان بويژه در جامعه شيعي يافت نگاهي دو گانه به زندگي امروز و وضعيت آينده است. از اين منظر هر چند عصر موعود عصر تحقق حكومت ديني است اما در عصر حاضر به دليل غيبت امام معصوم (ع) نمي‌توان حكومت ديني تشكيل داد. از اين منظر كه مي‌توان از آن به نظريه تعليق حكومت ياد كرد، هرچند عصر حضور امام معصوم ع عصر تحقق حكومت ديني است و مي بايست به تأسيس حكومت ديني پرداخت، اما در عصر غيبت به دليل فراهم نبودن شرايط تأسيس، حكومت ديني تعليق مي يابد.

در نهايت ديدگاه چهارم كه در جوامع شيعي و سني توامان مطرح مي‌باشد، ضرورت تأسيس حكومت ديني است. هم بسياري از انديشمندان سني و هم عالمان شيعي بر ضرورت تأسيس حكومت در عصر پيش از ظهور منجي تأكيد كرده‌اند. البته چگونگي تشكيل حكومت ديني در نزد سنيان با ديدگاه شيعي متفاوت است. در حالي كه در نظريه هاي شيعي ولايت فقيهان در دوران غيبت مورد توجه قرار گرفته است در نظريه هاي سني صرفاً بازگشت به مدينه النبي و خلافت راشده مورد توجه مي باشد. با ظهور اسلام سياسي در دو سده اخير و شتاب آن در اواخر قرن بيستم چنين ديدگاهي در حال بسط و گسترش مجدد در جهان اسلام مي باشد.

آنچه در مورد ديدگاههاي فوق حايز اهميت است چگونگي ارتباط آنها با آينده و آموزه مهدويت مي باشد. بدون ترديد اكثر مسلمانان، چنانكه گذشت آموزه مهدويت و ظهور منجي موعود و تحقق مدينه فاضله اسلامي را همانند ديدگاه غالب اديان آسماني مي پذيرند. حال بر اين اساس پرسشي كه مطرح مي شود و اين نوشتار در صدد بررسي آن بود، ميزان تناسب زندگي و عمل سياسي جامعه اسلامي با عصر ظهور منجي موعود است. از ميان ديدگاههايي كه در باره وضعيت زندگي سياسي معاصر اسلامي وجود دارد تنها ديدگاه چهارم است كه بيشترين تناسب را با جامعه موعود برخوردار است. ديدگاههاي ديگر به نوعي در تناقض و يا در تباين با جامعه مهدوي دارند.

آنچه كه از اعتقاد به آموزه مهدويت در جوامع اسلامي مي توان بهره برد و در زندگي معاصر اسلامي نيز آن را برجسته كرد، ضرورت تشكيل حكومت ديني مي‌باشد. مومني كه همواره در انتظار تحقق مدينه فاضله اسلامي است مي‌بايست در راستاي آن نيز تلاش نمايد و همسان با نظام سياسي عصر موعود به تنظيم زندگي سياسي خود بپردازد. در غير اين صورت دوگانگي و تضاد در انديشه و عمل سياسي اسلامي بسيار بارز خواهد بود و موجب انحطاط جامعه اسلامي خواهد گشت.

بدون ترديد دين پيامي آسماني براي تمام انسانها و در تمامي ادوار مي باشد. تفكيك اعتبار احكام آن براي برهه هاي خاصي يقينا موجب خدشه در امر هدايت ديني خواهد بود. اگر چنانكه از نگاه ديني ضروري است تا جامعه مطلوب بر اساس الگوي دولت ديني اداره شود، پس در نتيجه در زندگي عصر پيش از تحقق مدينه فاضله نيز مي‌بايست چنين الگويي را پيگيري نمود. بدون ترديد احياي گرايش به منجي گرايي و مهدويت در جهان در چند دهه اخير نويد بخش فضايي است كه مي‌توان با ايجاد همگرايي در بين مومنان به تعاليم آسماني و بويژه در بين مسلمانان پرداخت و اساس جامعه اسلامي را بر آن مبتني نمود.

ظهور گرايشات تفكيك گرايانه بين دين و سياست محصول تفكر مدرن غربي بوده است كه اينك با نقدها و بحرانهايي كه در مدرنيسم غربي بروز نموده است مي‌توان با بازگشت به سنت ديني - اسلامي و دعوت تمامي معتقدان به عصر ظهور منجي موعود كه بر تأسيس حكومت ديني بشارت مي دهد و مدينه فاضله ديني را برقرار مي‌سازند، زندگي سياسي امروزي را نيز سامان داد.

نتيجه گيري‌

آينده تاريخ از منظرها و ديدگاههاي مختلفي مورد توجه و بررسي قرار گرفته است. عمده مذاهب آينده نگر با نگاهي خوش بينانه آينده تاريخ را عصري مطلوب و تحقق مدينه فاضله مي‌دانند. در اين ميان توجه به اشتراكات اين مكاتب فكري با آموزه منجي‌گرايي اديان حايز اهميت است. چنانكه گذشت در دوران مدرن نيز انديشمنداني چون كانت بر زندگي اخلاقي تأكيد مي‌كردند و جامعه آينده را نيز بر اساس آن به تصوير مي كشيدند. در اديان آسماني نيز اعتقاد به ظهور منجي موعود نويد بخش جامعه‌اي آرماني بر اساس الگوهاي ديني مي باشد. آموزه مهدويت اسلامي نيز كه تمامي مسلمانان جهان در آن مشترك هستند بر چنين جامعه اي فرا مي خواند. بر اساس چنين آموزه مشتركي مي توان بر نوعي همفكري و همكاري بين اديان و بويژه مسلمانان دعوت نمود تا بر اساس الگوي مدينه فاضله عصر موعود زندگي امروزي خود را نيز سامان دهند. بر اين اساس مي توان ديدگاههايي را كه به نوعي بر تفكيك عرصه ديني از سياست فرامي خوانند نقد نمود و در راستاي سنت اسلامي بر احياي نظام اسلامي در جوامع اسلامي دعوت نمود.

------------------

پي نوشت ها:

1 . براي بحث در نگرش هاي اسطوره اي به تاريخ و موعود گرايي نك: ميرچيا الياده، اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سركاراتي، نشر قطره، 1378.

2 . ايمانوئل كانت، <معناي كلي تاريخ در غايت جهان وطني>، ترجمه منوچهر صانعي دره بيدي، در نامه فلسفه، س 2، ش 3، زمستان 1378.

3 . همان.

4 . در مورد نظريه سياسي كانت نك:

همچنين نك: حسين جمالي و عباس منوچهري،<تأملي بر فلسفه سياسي كانت>، در نامه مفيد، ش 25، بهار 1380.

5 . كانت خود بر پيوند روشنگري با بلوغ آدمي تصريح كرده است. نك: ايمانوئل كانت،<روشنگري چيست؟ در پاسخ يك پرسش>، ترجمه همايون فولادپور،كلك، ش 22، دي ماه 1370.

6 .نك: ابراهيم پورداوود، سوشيانت موعود مزديسنا، 1927؛ به نقل از سيد مجتبي آقايي، پيشين.

7 . اوستا، ترجمه و پژوهش هاشم رضي، تهران، انتشارات بهجت، 1379، فروردين يشت، بند 129. در بررسي سوشيانت و ديدگاه زرتشتي از مقاله زير بهره گرفته شده است: سيد مجتبي آقايي،<در آمدي بر يك نظريه>، در : بررسي نظريه هاي نجات و مباني مهدويت (مجموعه مقالات سومين اجلاس دو سالانه بررسي ابعاد وجودي حضرت مهدي عج)، تهران، سازمان تبليغات اسلامي، 1381، ج 2، صص 115-156.

8 . اوستا، زامياد يشت، بند 95.

9 . همان، بند 92.

10 . عهد عتيق، بر اساس ترجمه فارسي 1904، فصل اشعياي نبي، سوره 30، آيه 27.

11. خواجه نصير الدين طوسي، قواعد العقاند، ضميمه تلخيص المحصل، بيروت دارالاضواء، 1988.

12 . قاضي عبدالجبار معتزلي ، المغني في ابواب التوحيد والعدل، قسمت اول, ج20, ص48.

به نقل از: محمد العماره، "وجوه سياسي آزادي در كلام معتزله"، ترجمه سيد محمد رضا شريعتمدار، فصلنامه علوم سياسي، ش 3، زمستان، 1377.

13 . گفته مي شود بعدها اصم از اين ديدگاه نخست خود برگشته است.

14 . علي عبدالرازق، الاسلام و اصول الحكم، تحقيق محمد عماره، بيروت، موسسه الدراسه و النشر، بي تا.

15 . سيد هادي خسرو شاهي ، مصلح جهاني و مهدي موعود از ديدگاه اهل سنت، تهران، انتشارات اطلاعات، 1374، ص 104. لازم به توضيح است كه اين اثر سخنراني و توضيحات شيخ عبدالمحسن العباد و شيخ عبد العزيز بن باز و توضيحات آقاي خسروشاهي را در بر دارد و از اين جهت متن ديدگاه يكي از عالمان وهابي را در باره مهدويت و اعتقاد اهل سنت به آن نشان مي دهد.

16. علي عبدالرازق، پيشين،

17 . عبدالكريم سروش به همراه كسان ديگري بر چنين اعتقادي رفته اند. نك: عبدالكريم سروش، فربه تر از ايدئولوژي، (مقاله معنا و مبناي سكولاريسم)،تهران، انتشارات صراط، 1366.